

## دشتستانی

از: منوچهر آتشی

ناشاع هشتاد کیلومتری شمال و شمال شرقی بندر بوشهر منطقه وسیعی است که از دشتهای تشنه و درختان و گیاهان مخصوص گرمسیری از قبیل «کز» که شهابت زیادی بکاج دارد - و درخت خرما و «کنار» - بسمک، که میوه ای شبیه به زالزالک داشته و از برکهای گردو کوچک و خارهای بیشمار، پوشیده است، تشکیل شده و کلا دشتی و دشتستان نامیده میشود.

آبادیهائی که در این منطقه قرار دارند باستانی بر ازجان که اینک بصورت شهری کوچک در آمده همه از خانه های حصیری و دیوارهایی از خار و یا کاهگل ساخته شده و بزرگترین آنها از دوسه هزار خانوار تجاوز نمی کند. بامختصر تحقیق و مشاهده ای میتوان پی برد که مردم هر قسمتی از این ناحیه از طایفه خاص و جداگانه ای بوده و حتی ساکنین هر دیوایسه قریه آنجا در اصل یک خانواده بوده که بتدریج ازدیاد یافته و تشکیل خانه و آبسادی داده اند. بطوریکه وضع قیافه و حرکات و حتی خصوصیت اخلاقی اهالی هر قسمت با قسمتهای دیگر تفاوت دارد.

مثلا اگر ساکنین بر ازجان دارای چهره سرخ و چشمهای زاغ عاقل بآبی بوده طرز تکلمشان با اصطلاح کل و کشاد و شلو وول است در حالیکه اهالی قصبه خور موج که در حدود بیست فرسخ کمتر با بر ازجان فاصله دارد دارای چهره های استخوانی تیره و کوچک، حرکات سریع و تکلم فشرده و از نظر خصوصیات فکری و اخلاقی عموماً متظاهر بفضل و خوش مشرب و اهل شعرو بحث هستند.

برای بهتر شناختن خصوصیات زبانی دشتی و دشتستان بهتر آنست که از همان تقسیم بندی طبیعی که از قدیم الایام متناسب لهجه و خصوصیات دیگر قسمتهای مختلف آن نواحی شده کمک گرفته وارد بحث شویم. این منطقه وسیع و تقریباً کم آبادی امروز به سه نام مختلف نامیده شده و هر نام شامل قسمتی از آن منطقه است که تقریباً خصیصه های مشترکی را شامل میشود:

۱ - ناحیه دشتستان = که مرکز آن بر ازجان بوده و بمراتب از نواحی دیگر وسیع تر است.

بلو کهای شبانکاره، زیر راه و سعد آباد چاه کوتاه و بوشکان که هر کدام شامل چندین دهستان و دهکده بوده و ساکنین آنها بلهجه شخصی - که نمونه آن آورده خواهد شد، صحبت میکنند، جزو ناحیه مذکورند. میتوان گفت تمام محصول خرما ی بوشهر در این نواحی است که ببرکت رود دالکی و رود شاپور - که در نزدیکی بخش سعد آباد در شمال شرقی بر ازجان بهم می پیوندند، این منطقه را از حیث درخت خرما بین نواحی دیگر ممتاز کرده است.

لهجه اهالی این حدود عموماً یکسان و بین قسمتهای دیگر مشخص است. چون مقیاس معین برای نشان دادن زبان و کلمات و تلفظ این لهجه و لهجه های قسمتهای دیگر ندارم ناچار جمله هایی بفارسی درست نوشته و همانند آنرا بلهجه مورد نظر تکرار میکنم:

«من نمی توانم این کار را بکنم»

دشتستانی: «م نمی ترم ای کار کو کنیم»

فارسی درست: «بلندشوتا بمنزل همه برویم»

دشتستانی: «دری برویم خونهی عامه»

فارسی: «اگر می توانستم بعد ازش بگویم کار درست میشد»  
دشتستانی: «ای می ترم س دیش بکم کار درسی وی می»  
فارسی: «بیا تا بچشم های روشنش نگاه کنیم»  
دشتستانی: «بیوتا و چشل برش سیل کنیم»  
فارسی: «برو برو آنرا برای خودت ببر»  
دشتستانی: «بره بره بوورس سیخت»  
فارسی: «اگر میخواهی تا بیدرش بگویم اورا برایت بگیریم»  
دشتستانی: «ای میخی تاو بوواش بکم سیت پسونمش»  
فارسی: «پسرك، اگر مرتبه دیگر این حرفهارا بزنی شکمت را جرمیدهم»

دشتستانی: «کلکو ای کشی دیه ای کیل بزنی کمت شرمیدم»  
این چند نمونه ای بود از جملاتی که تلفظ آنها در لهجه دشتستانی که بنواحی مذکور در سطور قبل تعلق داشته و در مناطق دیگر بکار برده نمی شود.

پس از پایان بحث در مورد لهجه های دیگر چندین اسم و فعل و تلفظشان را در فارسی درست و زبان مورد نظر مثال خواهم آورد. و اگر از طرف مسئولین مجله ابراز علاقه ای شود حاضرم اطلاعات بیشتری از خصوصیات زندگی آن حدود و زبان و آداب و عادات آنها را در اختیارشان بگذارم.

۲ - لهجه تنگستانی - تنگستان بناحیه ای گفته می شود که بین دشتی و دشتستان با شریف صریحتر بین خور موج «مرکز دشتی» و بر ازجان «مرکز دشتستان» قرار دارد و مرکز آن قصبه «اهرم» است که در دامنه کوه «بیرمی» واقع شده و در حدود پنجاه هزار بیشتر جمعیت دارد و قریه های (تنگکها) - بنه کز - تل سیاه - چه تل - کاتیک - آل چنگی، کورک، و چند قریه دیگر جزو آنست...

اینک چند نمونه از طرز تلفظ کلمات در این لهجه برای آسانی فهم، از همان جملات قبلی استفاده میشود.

فارسی درست: «من نمی توانم این کار را بکنم»

تنگستان: «م نمی شامن ای کار و هکنم»

فارسی: «بلندشو بمنزل همه برویم»

تنگستانی: «راس واوو خونهی عامه لشم»

فارسی: «اگر می توانستم بعد ازش بگویم کار درست میشد»

تنگستانی: «ای می شام بی سی دتر به که یم کار درسامی»

فارسی: «اگر میخواهی تا بیدرش بگویم اورا برات بگیرم»

تنگستانی: «ای مسکن تامی بوش به که یم سیت و اسینمش»

فارسی: «پسرك اگر مرتبه دیگر این حرفهارا بزنی شکمت را جرمیدهم»

تنگستانی: «بچکو ای ولای ده ئی و رل بزنی کمت میچاکنم»

۳ - لهجه دشتی - دقیق ترین و از نظر استقلال زبانهای محلی خالص ترین لهجه های جنوب همین لهجه است که اگر دقت شود روابط دستوری خاصی بخصوص از نظر ارتباط ضمیر با اسمها و افعال در آن



بکار برده شده و اغلب کلمات اسبیل فارسی در آن یافت میشود شاخه‌های این لهجه از حدود جغرافیائی دشتی گذشته تا بنادر ثلاث و توابع آن ادامه دارد. وحتى در منطقه‌ای کوهستانی بنام «جم» و «ریز» اغلب کلمات بصورت فصیح کنایی استعمال می‌شود. پیشتر گفته شد که اهالی ناحیه دشتی اکثرا با ذوق بوده و اهل شعر و داستان بردازی هستند. هر جا که مجلسی باشد سخن جزاز شعر و حماسه نمی‌رود. بطوریکه بغیر از شعرای عامی و کم مایه که تعداد آنها در این قسمت بی شمار است شعرای پر مایه ای وجود دارد که در غزل و قصیده ید طولائی داشته و عمیقا بر بحر و عروض آگاهی داشته و دیوانهای با ارزشی منتشر کرده‌اند. از آن جمله‌اند:

«فاضل جمی» که اشعار زیادی از او در زبان اهالی دشتی و دشتستان است. و ملاحسن کبکائی - که شاعر برجسته‌ایست و مثنوی خسرو شیرین او بسیار دل‌انگیز است و دیوان او نیز بتخلص «محمود» در شیراز منتشر شده. و شفیق شهر یاری که هنوز زنده است و غزلیات بسدیعی دارد و در صنایع لفظی استاد است. و دیگر «محمدخان» دشتی که بسیار مشهور بوده و دیوانی از او در مرانی و فساید و غزلیات باقی است. این شخص خان ثروت‌مندی بوده که بعلم و ادب فوق‌العاده عشق میورزیده، قلعه بزرگ و محکم و معروفی در خورموج ساخته که هنوز محکم و استوار پابرجاست و خودش در وصف این قلعه گفته:

«هزاران خانه را بر باد دادم  
واژه معروفتر فایز دشتستانی مشهور است که از ناحیه دشتی بوده و ترانه‌های او را يك يك اهالی نواحی اطراف بوشهر از حفظ هستند. شاعر دیگری بنام «آقا علی نقی» بوده که بزبان خالص دشتی شعر میسرود و چون شاهد صادقی است برای نشان دادن زبان دشتی از اشعار او مثال می‌آورم. اینک چند نمونه از جملات درست فارسی و مشابه آنها در لهجه دشتی:

فارسی	«من نمیتوانم برخیزم»
دشتی	«م نم میشاور بسم»
فارسی	«بینداز و بگریز»
دشتی	«هورنش بخج»
فارسی	«بنشین و حرف بزن»
دشتی	«هونج کپ بزه»
فارسی	«تراچه میشود که آب از گونه‌ات می‌ریزد»
دشتی	«چتن آورش کپت شی آمبیت»
فارسی	«من دل از تو بریده‌ام نمی‌خواهم ترا ببینم»
دشتی	«لا م دل شی تم برندن نم مسکان بوینمت»
فارسی	«یک بیت شعراز «آقا علی نقی» مذکور در صفحه‌های پیش
دشتی	«م چم کردن که سی مت دل برندن» «دووری گوشت لارمت کردن»
فارسی درست	من چه کرده‌ام که از من دل بریده‌ای از دووری گوشت تن مرا خراش داده‌ای
دویتی دیگر از شاعر مذکور	م سی تو اندسم تت که خم نی خم تو کشته تت که خم نی ایه چش کرنکیت سی هل من م شی تو بی دماخی هر کشم نی من برای تو آمده‌ام تو که غم نداری
فارسی درست	غم تو مرا کشته تو که غم نداری اگر چشم غم‌ات بطرف منست من از تو دلمخوری هرگز ندارم

یک دویتی دیگر

م ام میت تو دلم عشکت پنه بیت  
چشم نامهلمت پهو او ش میت

لش عشکت دلمش واتون  
نه او چش اودلن دی کپ شی امبیت

بفارسی درست

من میخواهم دردلم عشقت را پنهان کنم  
چشم نمیکندارد یکمرتبه اشکش می‌آید  
آتش عشقت دل مرا تفتیده کرده  
نه آب چشم، آب دلمست که از گونه‌سرازیر میشود

اگر دقت شود معلوم میگردد که ارتباط اسمها و فعلها با ضمائر طبق روابط صحیح و خاص دستوری است مثلا ضمیر «ام» که بفعل «میت» چسبیده و میتوان گفت «میت» مصدری است و شاید سایر مصادر نیز در این لهجه بجای فعل بضائیر می‌چسبند. برای نمونه همین مصدر «میت» را که بمعنی خواستن است صرف میکنیم.

صرف مصدر «میت»

ما امون میت سما می‌خواهیم	م ام میت - من میخواهم
شما تون میت - شما می‌خواهید	تو ام میت - تو میخواهی
اونا شون میت - آن‌ها میخواهند	او اش میت - او میخواهد

صرف مصدر «میشا» بمعنی توانستن

ما امون میشا ما میتوانیم	م ام میشا - من میتوانم
شما تون میشا شما میتوانید	تت میشا - تو میتوانی
اونا شون میشا آنها میتوانند	او ش میشا - او میتواند

بعضی افعال و اسماء در لهجه‌های مذکور

غروب	۱ - افتوبی
چشم انداز	۲ - او فون
چشم‌غره	۳ - چش کرنکی
طرف	۴ - حل
با «باتو»	۵ - شی - شا
بدن	۶ - لار
سوختن - تفتاندن	۷ - واتوندن
سنگ	۸ - چنج
سوختن	۹ - میوهتن
حیاط	۱۰ - فده
دهان	۱۱ - کپ
خوابیدن	۱۲ - خووهتن
اینها	۱۳ - یه نا
صبر و حوصله	۱۴ - پتک Petock
مشت	۱۵ - گرمج
انداختن - بریدن	۱۶ - به‌رندن Berondan
نگاه = نگاه کردن	۱۷ - سیل «کردن»
برای شکم	۱۸ - سی See
ستاره	۱۹ - کم
بریدن	۲۰ - اساره
بریده	۲۱ - پهرسن برخه

بعضی اصطلاحات

می دلدردتن (مگردل درد داری) = چرایبیهوده در کاری دخالت میکنی  
۲ - اسارش پهرسه (ستاره اش پریده) - بختش بر کشته = مرده  
۴ - قدم واز! (قدم باز!) = دلم خوش! «بطعنه» بمن چه  
۴ - کم درد داشتن (شکم درد داشتن) = فصول بودن  
۶ - چش سفید! (چشم سفید!) = هرزه - بدچشم  
۷ - روخوش پهن! - پهن! میره (رودخانه اش پهن، پهن میرود)  
زیاد خرج میکند. ●●